

طرح مسئله:

هدف این مقاله، ارائه تحلیلی نظری و محتوایی در چارچوب روانشناسی سیاسی-تاریخی نظام سیاسی محمدرضا پهلوی و تأثیر ساختار استبدادی آن بر فرهنگ سیاسی مردم ایران است و بر چالش‌هایی تاکید دارد که این نظام برای شکل دادن به «فلسفه زندگی سیاسی» با آنها روبرو بود. با توجه به اینکه در دوران مورد بحث، مهمترین ابزار اعمال قدرت، اجبار و قهر بوده، می‌خواهیم بدانیم که واکنش مردم نسبت به نظام استبدادی چگونه بوده است. به سخن دیگر، در پی شناخت این مسئله‌ایم که سیاست چگونه در فرهنگ سیاسی ملت ایران ریشه دوانده و قدرت سیاسی بر ای حفظ و استمرار خود چگونه به فرهنگ سیاسی شکل داده است. چرا که دولت سعی در گسترش جنبه‌ای از فرهنگ در جامعه داشت که تثبیت کننده نظام شاهنشاهی و استمرار دهنده آن بود. بر این اساس دولت پهلوی دوم نوعی از «فرهنگ رسمی» را در قالب «ایدئولوژی شاهنشاهی» رواج داد تا مردم تنها در چارچوب آن بگویند، بشوند، بنویسند، بخوانند، زندگی کنند و حتی بیندیشند. در حقیقت دولت قیم فرهنگ ملی بود، به عبارت‌تی، فرهنگ را سیاست راه می برد.

با توجه به استبدادی بودن ساخت قدرت در دوران مورد بحث، بر این عقیده‌ایم که ایرانی واکنش‌های مختلفی در برابر نظام حاکم از خود نشان داده و رفتار سیاسی وی در قالب‌های گوناگون از جمله، تسلیم، تملق، چاپلوسی، سیاست گریزی، بی‌خویشتنی سیاسی، بدبینی نسبت به سیاست، بی‌اعتمادی نسبت به نخبگان سیاسی، خودسانسوری و خشونت سیاسی بستر مناسبی برای رشد پیدا کرده بود. همه موارد فوق، زاده نظام استبدادی بود. در مقاله حاضر، ساختار سیاسی را عامل اصلی تأثیر گذار بر فرهنگ سیاسی مردم ایران می‌انگاریم. چرا که در فرایند تاریخ ایران، ساختار قدرت سیاسی از تعیین کننده ترین متغیر هادر تحولات سیاسی-اجتماعی بود. مادری‌انیم که چگونه تأثیر گذاری ساختار قدرت بر فرهنگ سیاسی را به تصویر کشیم و در این راستا، بیشتر به قانون‌نمندی‌های این تأثیر گذاری یا محرک‌های درونی نظام سیاسی، نقش زیر ساخت‌ها و کار کرد آنها توجه داریم و از تأثیر دیگر عوامل بر فرهنگ سیاسی سخن به میان نمی‌آوریم. بررسی

ما بر رهیافت روانشناسی قدرت استبدادی در نظام سیاسی محمدرضا پهلوی و عملکرد آن به عنوان عنصر اصلی تأثیر گذار بر فرهنگ سیاسی استوار است و طی آن به این پرسش پاسخ خواهیم گفت که ساختار نظام سیاسی محمدرضا پهلوی (۱۳۳۲-۵۷) چه تأثیری بر فرهنگ سیاسی مردم ایران داشته است؟

رابطه ساختاری نظام سیاسی با فرهنگ سیاسی

هر نظام سیاسی برای حفظ و استمرار حاکمیت خود نیازمند فرهنگ سیاسی خاصی است، چرا که هماهنگی میان فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی (در هر دو وجه سنتی و مدرن) موجب ثبات سیاسی می‌شود. هر نظام سیاسی، متضمن الگوی خاصی از جهت گیری به سوی کنش‌های سیاسی است؛ به دیگر سخن، در هر نظام سیاسی یک قلمرو ذهنی سازمان یافته در باره سیاست وجود دارد که محصول فرایند جمعی تاریخ زندگی ملت می‌باشد و نظام سیاسی آن را هدایت می‌کند و ساخت و معنای بخشد و فرسد، آن را به تدریج (درونی) می‌کند. در این راه، نهادها و مؤسساتی ایجاد می‌گردد تا به جامعه پذیری، فرهنگ پذیری، استخدام و گزینش سیاسی کمک نمایند.

تاریخ نظام استبدادی در ایران نشان می‌دهد که شاهان برای تداوم قدرت خود، ملتی مطلقاً سر به فرمان می‌خواستند. بدین ترتیب، جان و مال و هستی مردم در گرو هوس و اراده سلاطین و پادشاهان قرار داشت و نه تنها حاکمیت ملت و قانون مطرح نبود، بلکه بی‌قانونی اصل حاکم بر روابط سلطان بارعیت بود. از همین روست که بر تأثیر گذاری نظام استبدادی محمدرضا پهلوی بر شخصیت، رفتار و فرهنگ سیاسی مردم ایران تأکید داریم. بر این پایه، نمی‌توان ساخت فرهنگ مردم را جدا از ساختار نظام سیاسی بررسی کرد، چون ساختار نظام استبدادی با نظامی که میان افراد جامعه برقرار می‌نمود، روابط اجتماعی و فرهنگی جامعه را تعیین می‌کرد.

علت برتری نظام سیاسی ایران بر سایر

عوامل مؤثر بر فرهنگ سیاسی

فرهنگ سیاسی مردم ایران از چهار منشاء اصلی سرچشمه می‌گیرد: ساختار نظام سیاسی، تجربیات

تأثیر ساختار نظام سیاسی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران با تأکید بر سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۵۷

سید احمد میری

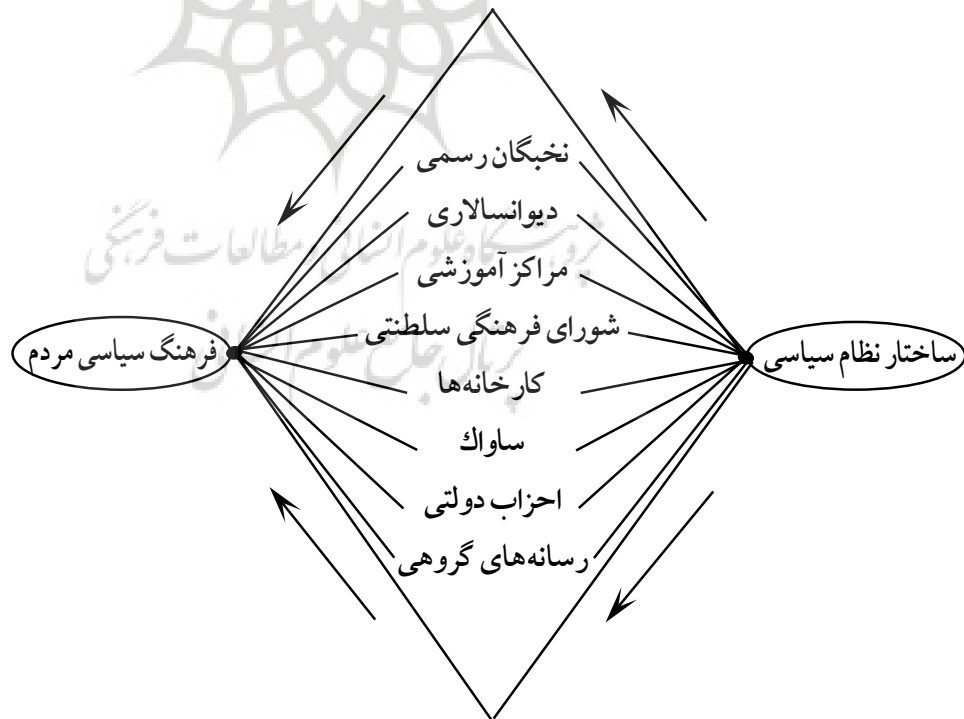
تاریخی، ایدئولوژی نخبگان سیاسی، و دین، ولی ما در این نوشته صرفاً بر عملکرد و تأثیر گذاری ساختار نظام استبدادی تأکید داریم. ساختار نظام سیاسی ایران دوران پهلوی باز بر ساختارهایی چون اقتصاد و نهادهای سیاسی رابطه تنگاتنگی داشت زیرا نظام سیاسی این دوره به اتکای سلطه مطلقه خود، عالی ترین قدرت را در جامعه اعمال می کرد و تصمیماتش برای همه خرده نظامها الزامی بود. از سوی دیگر، بسیج منابع برای نیل به اهدافی که رژیم داشت توسط نهادهای سیاسی آن هدایت می شد. خصلت اساسی این تأثیر گذاری قدرت در نظام فکری و فرهنگی جامعه، در درجه اول سازگار نمودن افراد از طریق ایجاد و استقرار هنجارها و الگوهای رفتاری است. از این گذشته، رژیم محمدرضا پهلوی بادر اختیار داشتن ابزارهای مدرن، سلطه خود را بیش از رژیم های پیش از خود گسترش داده بود. این عوامل رami توان در سیمای نمودار ۱ ترسیم نمود.

سیاسی و نظام حاکم بود. مادر این مقاله، تنها به تأثیر، نقش و بازتاب کار کردی نظام سیاسی و زیرساخت های آن که شرط بقای آن می باشد و همبستگی میان آنها در جهت اهداف معین تأکید داریم و گرچه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی، جمعیت، دین، تجربیات تاریخی، تکنولوژی، رابطه با غرب و دهها عامل مؤثر بر فرهنگ سیاسی مردم ایران واقفیم، اما بر این عقیده ایم که نظام استبدادی به دلیل قدرت سیاسی مطلقه و انحصاری، تأثیری محوری و بنیادی داشته و عوامل دیگر را تحت الشعاع خود قرار داده بود.

کارکرد نظام استبدادی

برای ساختار نظام سیاسی در دوران حکومت محمدرضا پهلوی دو نوع کارکرد می توان برشمرد: کارکرد مناسب (مثبت) ۲ و کارکرد نامناسب (منفی) ۳. کارکرد استبداد در ایران، رفتار سیاسی مردم را در دو سطح خرد (بُعد روانشناسی) و کلان (بُعد جامعه شناسی) تحت تأثیر قرار داده بود. این تأثیرات در چهره های مختلفی متجلی می گردید؛ از جمله، اطاعت، همرنگ شدن با جماعت، تملق گویی، سلطه جویی، اقتدار طلبی، تسلیم طلبی،

● تاریخ نظام استبدادی در ایران نشان می دهد که شاهان برای تداوم قدرت خود، ملتی مطلقاً سر به فرمان می خواسته اند. نه تنها حاکمیت ملت و قانون مطرح نبوده بلکه بی قانونی، اصل حاکم بر روابط سلطان با رعیت بوده است.



(نمودار ۱) مدل مکانیزمهای تأثیر گذاری

ستایشگری و تقدیس قدرت و خشونت، فقدان مسؤولیت‌پذیری، بی‌اعتمادی، خشونت سیاسی، سیاست‌گریزی و ضعف وجدان ملی که آنها را در نمودار ۲ آورده‌ایم.

کارکرد نظام استبدادی در ایران دو جنبه داشت:

بُعدروانشناسی سیاسی و بُعدجامعه‌شناسی سیاسی. منظور از روانشناسی استبداد، گونه‌خاصی از تربیت ذهنی و فکری است که افراد جامعه زیر سلطه استبداد بر اساس آن تربیت می‌شوند و ساختار شخصیتی‌شان مطابق آن شکل می‌گیرد.

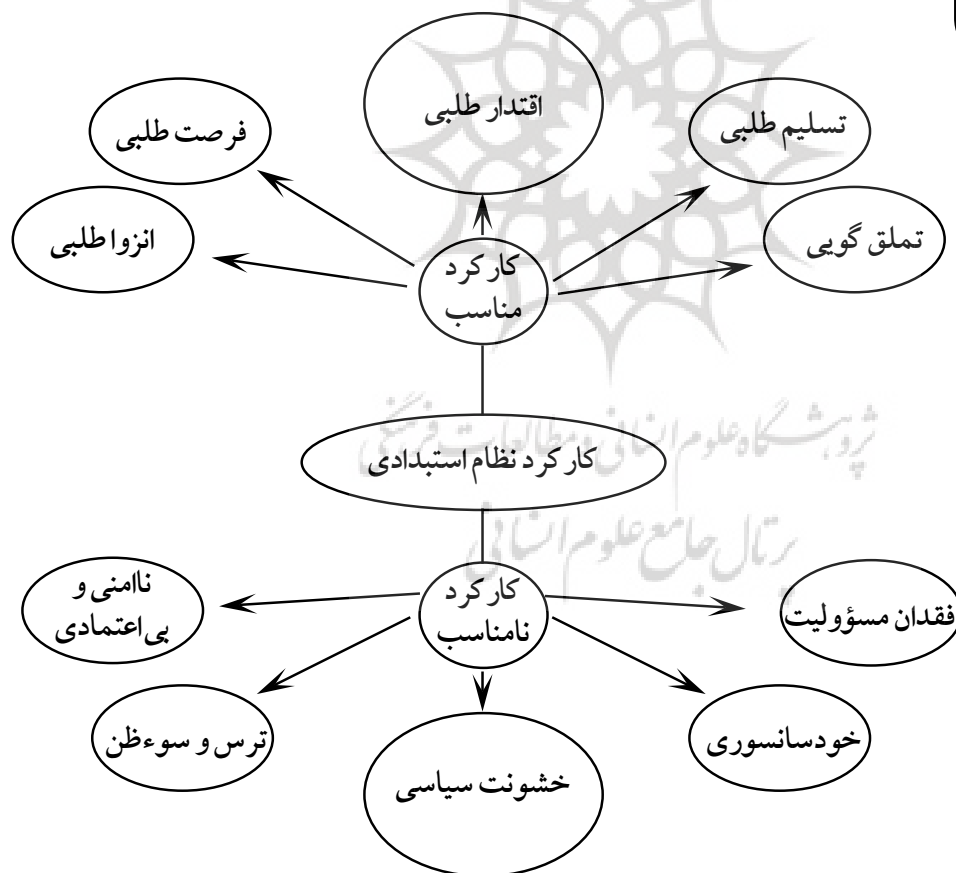
منظور از جامعه‌شناسی سیاسی استبداد، گونه‌ای خاص از روابط اجتماعی است که (در هر دو جنبه کارکرد مناسب و نامناسب) در حکومت‌های استبدادی رواج می‌یابد. نظام استبدادی در ایران هم خالق «جامعه استبدادی» بود و هم زاینده «رفتار استبدادی» به این معنا که نظام نه تنها خالق روابط

رہیافت روانشناسی سیاسی استبداد

در این قسمت، مفاهیم اساسی روانشناسی و سیاست قدرت در ایران، با مطالعه رفتار و نوع نگرش ایرانی به قدرت و سیاست مورد بررسی قرار می‌گیرد: متغیرهای سیاسی چه تأثیری در رفتار سیاسی ایرانی گذاشت؟ چگونه ایرانی‌گرایشهای سیاسی را می‌آموخت؟ چرا ایرانی به طور سنتی، مطیع، متملق، یا قائم به شخص بود؟ چرا برخی در شرایطی، نرمش بیش از حد نشان می‌دادند و در برخی مواقع خشونت

● روانشاد جمال‌زاده:

چنین مردمی در مقابل چنان بالای آسمانی، در برابر چنین ستمگر سفاک و خونخواری، چگونه تملق نگویند، ریا و تظاهر نکنند، به دروغ و دغل متوسل نشوند. آیا از چنین ملتی انتظار صراحت، صداقت و شهامت دارید؟



(نمودار ۲) تأثیر نظام استبدادی بر فرهنگ سیاسی مردم ایران

بیش از اندازه؟ ریشه‌های این اختلافات رفتاری چه بود؟ چه عواملی در آن دخالت داشت؟ نقش سرخوردگی و ناکامی ایرانی و تأثیر آن بر خشم و طغیان عصبی چه بود؟

نظام سیاسی محمدرضاپهلوی با قدرت مطلقه، سلطه خود را بر جامعه ایرانی تحمیل نمود و حاکمیت دوهزار و پانصدساله استبداد در ایران، پذیرش سلطه را مسلم ساخت، چرا که اقتدار طلبی و سلطه جویی، بیشتر ریشه‌روانی دارد. اصولاً «انسان سلطه جو متولد نمی‌شود، بلکه سلطه جویی را از آنچه به او آموزش می‌دهند یا القای کنند یاد می‌گیرد».^۴ رژیم محمدرضاپهلوی با فریه نمودن «شخصیت شاه»، شخصیت ایرانی را به سطح اشیاء تنزل داد تا قابل کنترل باشد و ایرانی در مقابل آن، محافظه کار یا انزوا طلب شد. زیرا «محافظه کاری خصوصیت انزوای طلبان اجتماعی است که حس خود کم بینی دارند؛ مردمانی که از بی بیانی و محرومیت خود رنج می‌برند، تسلیم و ترسو می‌شوند».^۵ ایرانی به دلیل ترس و جهل، سلطه استبداد را پذیرفت.

از سویی، در جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد کند و تربیت شود اکثر مردم بطور طبیعی خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک «دیکتاتور کوچک» تبدیل می‌شوند. و با سقوط مستبد بزرگ جامعه گرفتار هزاران مستبد کوچک می‌گردد که در پی سقوط سلطه گر اصلی قدرت یافته‌اند و آزادی را به معنی اجرای بی چون و چرای خواسته‌های خود می‌دانند. بدین سان جامعه به سوی نوعی هرج و مرج پیش می‌رود.^۶

در جامعه‌ای که سالها، بلکه در تمامی طول تاریخ تحت سلطه استبداد شاهنشاهی زیسته و رشد یافته بود بیشتر مردم بطور طبیعی خصلت استبدادی پیدا کردند و روح حاکم بر جامعه در رفتار تک تک افراد آن متجلی شد و هر یک را به «شاهی کوچک» تبدیل نمود. این فرایند، زنجیره وار از بالا به نخبگان، دیوانسالاری و سپس به بدنه جامعه انتقال یافت و از طریق مجاری متعدد در تک تک افراد در کلیه روابط اجتماعی و فردی جاگیر شد. بدین ترتیب، مجموعه روابط اجتماعی خصلت استبدادی یافت.

آثار و نتایج استبداد

استبداد در جان و اندیشه هر ایرانی خانه کرده بود. از این «سر چشمه واحد، آنقدر نهرها و جریانه‌ها به تمام

نواحی و شئون ملک و ملت سرزیر شد و به همه جا نشست و نفوذ کرد که کمتر کسی است که از آن تأثیر نپذیرفته باشد».^۷ در این قسمت پاره‌ای از آثار و کارکردهای استبداد را از بُعد روانشناسی سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ترس از قدرت

شاهان در ایران به جای آنکه محبوب باشند پر هیبت و ترسناک بودند و تنها به دلیل قدرتی که داشتند مردم به آنان احترام می‌گذاشتند. ترس از قدرت سیاسی، عامل اساسی رابطه میان نهاد سلطنت با مردم ایران بود. این امر در فرهنگ و رفتار سیاسی مردم و کلیه روابط اجتماعی حاکم شد. نظام سیاسی محمدرضاپهلوی برآمده از چنین «فرهنگ سلطه» ای بود. رژیم، ترس را درون افراد به صورت یک نهاد مستمر و دائم جاگیر ساخته بود. احترام ترس آلوده شاه از طریق ساز ماهها، دیوانسالاری، تقویت ارتش، ساواک و بانصب مجسمه‌های وی در میدان تهران و شهرستانها تضمین می‌شد.^۸ تصویر شاه، زینت بخش کتابهای درسی، منازل، مغازه‌ها، مدارس و ساختمانهای عمومی بود. این القائات چهره‌ای از شاه ارائه می‌داد که هیبت، عظمت و قداست او را به عنوان شخصیتی با «قوه ایزدی» در نزد مردم افزایش می‌داد.

در چنین محیطی، ترس و وحشت بر افراد جامعه غلبه می‌کند و افراد در مقابل نظام سیاسی هیچ شخصیتی ندارند و به عنوان عضو قابل اعتمادی با آنان رفتار نمی‌شود. اشخاص احساس امنیت نمی‌کنند. همیشه متزلزل و بی ثبات هستند. هدف از انجام کارها رانمی‌دانند و جرأت نمی‌کنند دلیل آن را جویا شوند. بدین ترتیب سکوت غیر قابل تحملی بر فرهنگ سیاسی مردم حاکم می‌گردد. کسانی که در چنین نظام و محیطی پرورش می‌یابند در ظاهر چیزی جز تسلیم، اطاعت و سکوت از خود نشان نمی‌دهند اما وقتی ترس فرومی‌ریزد، دوباره عصیان و طغیان در قالب خشم و نفرت نسبت به قدرت سیاسی متجلی می‌گردد. سپس برای اعاده نظم، خشونت بیشتری از طرف نظام سیاسی لازم می‌آید. این دور تسلسل در تاریخ ایران آنقدر ادامه پیدا کرد که حاکم مستبد از اقداماتی چون به زندان افکندن، شکنجه دادن، تبعید و سر به نیست کردن هم ایبنا داشت و اگر موقعیت جهانی اجازه می‌داد، دست به کشتار دسته جمعی نیز

● در جامعه‌ای که تحت سلطه استبداد رشد کند اکثر مردم خصلت مستبدانه پیدا می‌کنند و به یک دیکتاتور کوچک تبدیل می‌شوند و با سقوط مستبد بزرگ، جامعه گرفتار هزاران مستبد کوچک می‌گردد که آزادی را به معنی اجرای بی چون و چرای خواسته‌های خود می‌دانند.

می‌زد تا آرامش و سکوت بر جامعه حاکم شود. اما «این آرامش را نباید صلح دانست، بلکه باید آن را همچون خاموشی و سکوت شهرهایی انگاشت که در آستانه سقوط قرار داشتند». ^{۱۰} همه منتظر فرصت مناسب بودند تا انتقام سالها حقارت را از رژیم حاکم بگیرند.

تجربه تاریخی استبداد در ایران نشان می‌دهد که برای هیچکس امنیت نبود موقعیت افراد همیشه متزلزل و بی‌ثبات بود. در چنین شرایطی «افراد نسبت به مقام مافوق اصولاً بدبین می‌شوند... چنین افرادی، ویژگیهای خاصی دارند، از جمله: (درون‌نگر، سازگار، بدبین، بی‌ثبات، سطحی، تسلیم، بدگمان، شکست خورده و دارای ضعف عقلانی...» ^{۱۱} هستند. در این فضا، روحیه اقتدارگرایی و شیفتگی به قدرت تقویت می‌شود و علاقه مفراط به داشتن یک تکیه‌گاه، توسعه می‌یابد. در جامعه خود کامه «زیردستان ترسو، بدگمان، بی‌یاور و بی‌پناه می‌شوند» ^{۱۲} و برای حفظ خود دورهایی از تنهایی به قدرت پناه می‌برند. به همین علت در فرهنگ ایرانی، زور و قدرت بیش از هر چیز دیگری اهمیت یافت و هر چه صاحب‌زور، خشن تر و بی‌رحم تر بود مردم بیشتر از او می‌ترسیدند و زودتر تسلیم او می‌شدند.

احترام به قدرت و قدرتمندان باعث شد تا ایرانی در هر جا به دنبال قدرتمندترین افراد بود و خود را به آنها نزدیک کند تا مگر در سایه حمایت آنان آرامش خاطر یابد. پناه بردن ایرانی به سفارت‌خانه‌ها در دوران قاجار به همین ساقه صورت می‌گرفت. چون ایرانی از همه چیز می‌ترسید، ترس و تقیه از خصوصیات روحی او گردید. مار گزیده شد، نه یکبار بلکه بارها. اثری از زهر تاریخ استبداد کهن در او بود. تازیانه و شلاق استبداد او را خانه نشین و منفعل کرد. وی همواره از چیزی می‌ترسید چون محیط را برای خود نامحرم و ناامن می‌دید، ^{۱۳} بنابراین، اندیشه خود را پنهان می‌کرد. به قول جلال آل احمد: «ملتی که هزاران سال به روش خود کامگی اداره شده است در طول این مدت دراز، انفرادی بار آمده است و به تقیه عادت کرده است و در خود فرو رفته و استر ذهبک و ذهابک و مذهبهک ^{۱۴} را دقیقه به دقیقه پیش چشم دارد و از همه چیز می‌ترسد... خود کامگی با تمام مظاهر، نفس او را بریده است». ^{۱۵} آماروی دیگر این سکه آن است که «انسانی که گرفتار ترس است یکسره طالب

قدرت است آن هم قدرت تام، چرا که در قاموس او قدرت تقسیم شده معنی ندارد. او یا باید صاحب تمام قدرت باشد یا عاجز و ناتوان». ^{۱۶}

تملق گویی از قدرت

رشد و پرورش تملق گویی جزء لاینفک نظام استبدادی در ایران بود، در کشوری که همه امور در دست یک شخص متمرکز باشد، تملق و چاپلوسی نتیجه حتمی آن خواهد بود. تنها چیزی که جدی گرفته می‌شد و ضمانت اجرای محکمی داشت خواست اراده فرمان شاهنشاه بود. این امر باعث نابودی جوانه‌های نوخیز، ابداع و ابتکار در ایران گردید. در این شرایط، ایرانی هویت خود را با قدرت حاکم پیوند زد و این امر پایه‌های قدرت رژیم را تحکیم بخشید.

استبداد در ایران، هم‌هیران را تملق ساخت و هم‌مردم را بون و مطیع بار آورد، چرا که محمدرضا شاه به مداح و ستایشگر نیاز مبرم داشت. به گفته علم، وی به «تملق گویی علاقه نشان می‌داد و گرفتار آدمهای نالایق و متملق گردید». ^{۱۷} وقتی کلماتی چون، قبله عالم، خاک پای ملو کانه، ذات اقدس شهر یاری، غلام خانه زاد و نوکر جان نثار از طرف نخست‌وزیر و وزیران و استناداران، هر روز در نامه‌های رسمی، رادیو و تلویزیون تکرار می‌شد، مردم به تملق گویی از مقام مافوق عادت می‌کردند. به قول جمالزاده «چنین مردمی در مقابل چنان بلای آسمانی، در برابر چنین ستمگر سفاک و خونخواری، چگونگی تملق‌نگویند، ریا و تظاهر نکنند، به دروغ و دغل متوسل نشوند، آيا از چنین ملتی انتظار صراحت، صداقت و شهامت دارد». ^{۱۸}

در چنین فضایی، افراد «مستقل» رشد نخواهند کرد و چاپلوسی و تملق، بستری مناسب برای رشد می‌یابد. اشخاص وابسته تربیت می‌شوند و افراد وارسته از صحنه سیاست کنار می‌روند. خلاقیت، نوآوری و ابتکار در چنین جامعه‌ای می‌میرد و راه رشد و توسعه بسته می‌شود.

وجود چنین فضایی در ساختار نظام به منزله سرطانی بریکر آن بود. متن تلگرام سفارت آمریکا در تهران به وزارت امور خارجه آن کشور مؤید این مدعاست: «شاه ایران تنهاترین سیاستمداران دنیاست، مشاورانش به درستی به وی خدمت نمی‌کنند، نسبت به دیگران بدگمان است. بدین جهت

● ماروین زونیس : شاه برای ایرانیان ارزشی قائل نبود. یکی از نشانه‌های تحقیر ملتش رسمی بود که شاه رواج داده بود و طبق آن اتباع مملکتش برای ابراز وفاداری خود باید دست او را می‌بوسیدند.

۲- کارکرد مناسب یا خوش کار کردی (eufunction) تنها به انطباق موفقیت آمیز مربوط می شود و انگیزه آن ایجاد نگرش و گرایش مثبت نسبت به نظام سیاسی است. به عبارتی، کارکرد مثبت الگوهای عملی مربوط به نظام سیاسی می باشد. از سوی دیگر، این اصطلاح در مورد اثر و نتیجه مجموعه نقشها، ساختارها و الگوهای عملی در جهت تحقق اهداف نظام سیاسی یا بقای آن نیز به کار می رود.

۳- کارکرد نامناسب یا بد کار کردی (dysfunction)، آن قسمت از کارکردهایی است که به عدم کارایی و نهایتاً به فروپاشی نظام سیاسی منجر می گردد. به دیگر سخن، ممکن است الگوهای عملی نظام اثر و نتایج نامناسب، نامطلوب، منفی و سوء نیز داشته باشد که این اثر و بازتاب نامطلوب را کارکرد نامناسب آن ساختار و الگوی عملی می نامیم.

۴- اورت شوستروم. روان شناسی انسان سلطه جو، ترجمه قاسم قاضی و غلامعلی سرمد (تهران: مدرسه عالی شمیران، ۱۳۵۴)، ص ۱۴۷.

۵- موتتی بالمر و دیگران، نگرشی جدید به علم سیاست، ترجمه منوچهر شجاعی، چاپ اول (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۷)، ص ۱۴۷.

۶- نمونه آن در گیربهای بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران می باشد.

۷- مهدی بازرگان، مدافعات در دادگاه غیر صالح تجدیدنظر نظامی (تهران: مدرسه، ۱۳۵۰)، ص ۲۶۰.

۸- تعداد مجسمه های پهلوی پدرویسر در سراسر کشور را هزار و بیاضد عدد تخمین زده اند.

۹- مانند سرکوب قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، نیز هفده شهریور و سیزده آبان ۱۳۵۷.

۱۰- ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، قسمت دوم، ترجمه علی رامین، چاپ دوم، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲)، ص ۳۰۰.

۱۱- علی شریعتی، روانشناسی تربیتی (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۹)، ص ۲۸۱۹.

۱۲- ریک فروم، جامعه سالم، ترجمه اکبر تبریزی، چاپ سوم (تهران: بهجت، ۱۳۶۸)، ص ۳۶.

۱۳- یرک: محمد علی اسلامی ندوشن: «ایرانی کیست»، ایران فردا، شماره ۵، ۱۳۷۱، ص ۴۳.

۱۴- یعنی بول، رفت و آمد و دین خود را پنهان کن.

۱۵- جلال آل احمد، غرزدگی، تهران، خونگرمی، ۱۳۵۷، ص ۹۶.

۱۶- مانس اشیریر، نقد و تحلیل جباریت، ترجمه کریم قسیم، تهران: دماوند، ۱۳۶۳، ص ۲۷.

۱۷- امیر اسداله علم، گفتگوهای من باشاه، جلد اول، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهلوی، چاپ سوم (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، ص ۷۴.

۱۹- محمد علی جمالزاده، خلیقات ما ایرانیان (تهران: بی نا، ۱۳۴۵)، ص ۱۵۳.

۲۰- ویلیام ولدین لوئیس، هزیمت یا شکست آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلائی (تهران: نشر ناشر، ۱۳۶۸)، ص ۴۴.

۲۱- ریک فروم، انقلاب امید، ترجمه روشنفکران (تهران: مروارید، ۱۳۶۰)، ص ۱۴۶-۷.

۲۲- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسمعیل زند و بتول سعیدی، چاپ دوم (تهران: نشر نور، ۱۳۷۱)، ص ۱۱۷-۸.

فاندهمکاران واقعاً صالح است. برخی تمایل ندارند به شاه چیز ی بگویند و از آن سنت دیرین ایرانی پیروی می کنند که باید به شاه چیز ی بگویند که می پندارند خوش دار باشند»^{۲۰}، به همین دلیل، شاه، سیاستمداران قوی و مستقلی مانند دکتر مصدق و حتی قوام و علی امینی رانمی توانست تحمل کند چون چنین افرادی قدرت او را تعدیل می نمودند. دوران طولانی نخست وزیری هویدا نتیجه تملق و اطاعت بدون چون و چرای او از شاه بود. زیرا او بدون کسب اجازه شاه هیچ ابتکار عملی نداشت و مجری منویات اعلیحضرت بود.

قدرت گرایی

مردم در شرایط استبدادی بسیار آسیب پذیرند و بهمین اساس از خود و کنشهایی نشان می دهند که یکی تسلیم طلبی و قدرت گرایی است. چون استبداد، اصالت را از ایرانی زدود و او را تسلیم قدرت کرد، در این فرایند، ایرانی استقلال و اعتماد به نفس خود را از دست داد و برای کسب نیرویی که فاقد آن بود شخصیت خود را در شخصیت دیگری مستحیل کرد. شخصیت پرستی، قائم به دیگران بودن و کیش شخصیت در رفتار ایرانی معلول همین پدیده می باشد. از نظر ریک فروم «فردی که دچار ناامنی خاطر شود با مستحیل کردن خود در دیگران، سعی در یافتن مکانیسم فرار از وضعیت مزبور دارد و در آن شرایط، احساس امنیت می کند»^{۲۱} از نشانه های بارز مستحیل شدن شخصیت ایرانی، احساس حقارت، ناتوانی و ناچیزی بود که محمدرضا بر جامعه تحمیل می نمود. «شاه به هیچ ایرانی دیگری جز خودش اجازه نمی داد که ذره ای ارزش و وقار برای خود حفظ کند... برای ایرانیان ارزشی قائل نبود... مردم ایران می دانستند که شاه آنها را تحقیر می کند... نشانه های تحقیر ملتش را همه جامی توان یافت، یکی از نشانه ها، رسمی بود که شاه را ج داده بود و طبق آن، اتباع مملکتش برای ابراز وفاداری خود باید دست او را می بوسیدند»^{۲۲} زمانی که دولت شهروندان خود را تحقیر نماید و آنان را تا حد ابراز دست بی اراده خود تنزل دهد در خواهد یافت که با مردان کوچک هیچ کار بزرگی را واقعاً نمی توان به انجام رساند.

یادداشت ها

۱- حسین بشیریه، «توسعه فرهنگ»، نامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۷۰، ص ۸.

● زمانی که دولت، شهروندان خود را تحقیر نماید و آنان را تا حد ابراز دست بی اراده خود تنزل دهد در خواهد یافت که با مردان کوچک، هیچ کار بزرگی را واقعاً نمی تواند به انجام رساند.